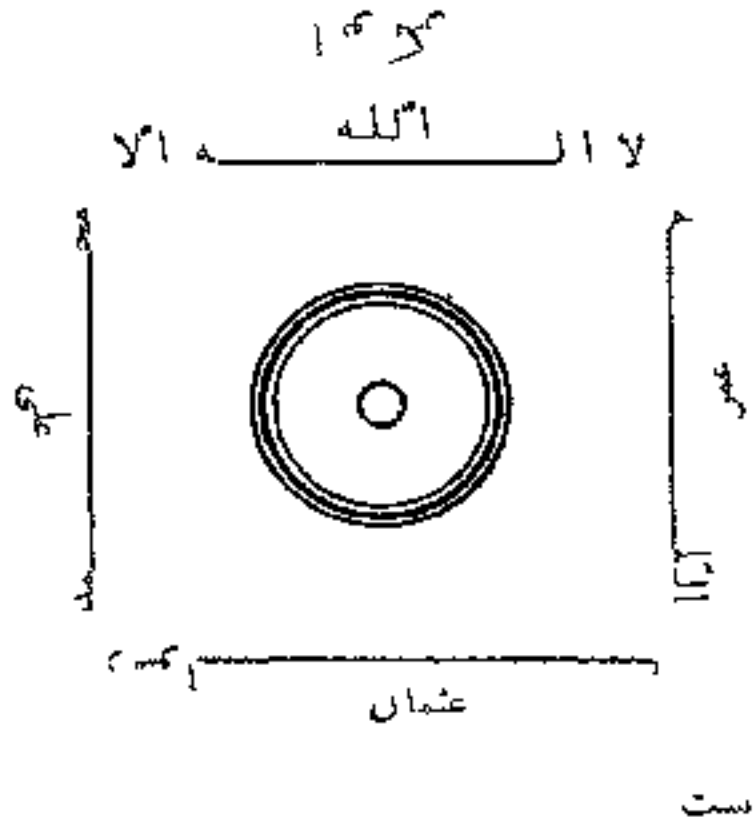


۱ - سکه مبارک الدین محمد بن المعظم مؤسس
 این سلسله (۷۱۸-۷۵۹)
 نقره کاشان سنه ۵۷ (۷)



صرب
 المعتصم بالله
 السلطان محمد بن المعظم
 خاد الله ماكنه
 کاشان

در حاسبیه

صرب | سه | سبع و | حمد |

۲ - شاه شجاع بن محمد بن مظفر مذکور (۷۵۹ - ۷۸۶) ضرب ایدج سنه ۷۶۲

روی: مذکور
 لا اله الا الله
 ضرب
 محمد
 ایدج
 رسول الله
 عثمان

پشت: بالله
 المعتضد والسطان
 ضرب
 المطاع شاه شجاع
 ایدج
 خاد الله ماله
 اثنی ستین (کذا)

و تقریباً بعینه همین طور است چند مسکوک دیگر همین شاه شجاع ضرب شیراز سنه هفتصد و شصت و دو و هفتصد و هفتاد و یک و ضرب کاشان سنه هفتصد و شصت و سه و هفتصد و شصت و هشت و ضرب یزد سنه هفتصد و هفتاد و دو و ضرب لار فی سنه .. بن دو) سبع مایه و صرب کازرون (بدون تاریخ) که در همه این مسکوکات بلا استثنا اسامی خلفا اربعه منقوش است فقط یک سکه از شاه منصور در هوزه مذکور موجود است صرب شیراز بدون تاریخ یعنی تاریخ محو شده است که در روی این سکه فقط * لا اله الا الله

محمد رسول الله منقوش است بدون نام خلفاء اربعه و محمد قزوینی - ۱۵ در رمضان ۶۳۴ هـ
 امیر مبارزالدین محمد را غازی لقب داده اند و شعرائی که او را مدح گفته اند
 او را بصفات « شاه غازی » « خسرو غازی » « مبارز دنیا و دین » ستوده اند خواجه

۱ - نگارنده نیز سکه نقره بدون تاریخی از مسکوکات شاه شجاع دارد که در یزد بدست
 آمده و شرح ذیل است :

پشت :	روی :
ضرب	ابوبکر
امیر المؤمنین	لا اله الا
و السلطان المطاع	الله محمد
شاه شجاع خلد	رسول الله
الله ملکه	عثمان

۲ - خواجهی کرمانی در مثنوی « گهر نامه » که بامیر مبارزالدین محمد تقدیم بوده در
 مقدمه کتاب بعد از بیت سی و مباحث میگوید :

حدیبی خطه صاحب قرانی	فروغ دیده کشور ستانی
جوهر چرخ گلکش آسمان گیر	فریدون جهان شاه جهانگیر
که پیروست و منصور و مظفر	مبارز آن سکندر ملک صدق
علی تیغ حسن سیرت محمد	شاه غازی بنام دین احمد
سام که خسرو چشم دارای او بدون حشر	و میر خواجه در قصیده می گوید :
و مطلع آن این است :	خسرو غازی محمد حامی ملک محمد
همان آتش دم رو به استخوان میگوید :	و نیز در قصیده می گوید که لغوی است برای ساختن هاشمی
شاه ملک نشان و امیر ملک نشان	ای بیکر روز محروم خوی چکان
	صاحب قران مبارز دین صدق محمد
	در قصیده می گوید :

توای مبارز دبا و دس و رایت و رایت
 عهد را کاتبی از فصلای دوران شاه شیخ ابواسحق در ربیع شدی که متأسفانه بواسطه غیر مناسب بودن
 الفاظ نقل آن مقدور نیست در یک بیت که مصراع دوم آن این است
 « کم رسمحاق شاه قاری نیست »

ظاهراً «عزرا» او است زیرا « شاه غازی » معاصر او غیر از مبارزالدین محمد کسی دیگر نمی تواند باشد.

حافظ در قطعه‌ئی که پس از کوری او بعنوان پند و اعتبار گرفتن از بیوفائی روزگار فرموده بطوریکه دیدیم او هم ویرا با صفت غازی نام برده میگوید:

« شاه غازی خسرو گیتی ستان آنکه از شمشیر او خون میجکید »

و این لقب از آنجا پیدا شد که برای جنگ با قبایل اوعانی که غالباً مزاحم او بودند دست آویزی پیدا کرد و آن این بود که میگفت آن جماعت برسنت مغول به بت تعظیم منماینند و شهابی در بین خود دارند خلاصه آنها را متهم به بت پرستی نموده از فقها و علمای حوزه حکمرانی خود حکم تکفیر آنها را گرفت و جنگ با آنها را « غزا » و « جهاد » جلوه میداد تا آنجا که بقول صاحب تاریخ جدید یزد او را « موعود مائه سابعه گفتندی » و مولانا معین الدین یزدی در تاریخ این خانواده امیر مبارز الدین محمد را با القابی ذکر میکند که با القاب فقها و علمای دینی شبیه تر است تا بالقاب ماونک و امرا از جمله در مواهب الهی میگوید: « السلطان الاعظم المطاع البحر الخضم الواجب الانتداع صاحب قران المالك والدين مبين مناهج الحق المستبين ناصب رايات النصفه بعد اندراسها مظهر آيات العدالة عقيب اطماسها محدد مراسم الشريعة الغراء موطد معالم الملة الزهراء آية الله بن ربه المجتهد في اعلاء كلمته مبارز الدنيا والدين مشيد مآثر الشرع المبين ناصر امير المؤمنين محيي الدولة العباسيه موطد الخلافة المعصديه موعود المائه السابعه مبيض النعم الشايعة صاحب الدولة الثاني المنجج الآمال والاماني الواصل بالملك الغفور الملك الصابر الشكور محمد بن مظهر المنصور » .

بعد از تسلط بر فارس با احترام و تشویق زهاد و فقها و متشرعین پرداخت مردم را و ادار نشیندن حدیب و تفسیر وفقه میکرد خیم و سیو می شکست در میخانه میدست و در خانه زهد و ریا میگشود در امر معروف و نهی از منکر مبالغه میکرد بطوریکه

۱ - « صاحب الدوله » لقب ابو مسلم خراسانی بوده است و گویا مقصودش این است که

بواسطه احیاء سنت عباسیان در ایران وی نظیر ابو مسلم خراسانی بوده است

آریاب ذوق و اصحاب حال شیراز او را سلطان محاسب میخواندند حتی پسرش شاه شجاع بطور طنز و تعریض در باره پدر میگوید:

در مجلس دهر ساز مستی پست است نه چنگ بقانون و نه دف بردست است
 زندان همه ترك می پرستی کردند جز محاسب شهر که بی می هست است^۱
 خواجه حافظ از سخت گیریهای خارج از اندازه و بخود بستن های بیعززه این مرد مزور و روی کار آمدن ظاهر پرستان ریاکار مکرر نالیده و عبارات شیوا اوضاع اخلاقی و اجتماعی عصر را وصف نموده و بتلخی شکایت نموده است.

از جمله غزل ذیل که تقریبه مضامین و اشارات مکرر و نیز شعر مقطع غزل با احتمال بسیار قوی در حدود سال هفتصد و پنجاه و هشت یا هفتصد و پنجاه و نه سروده شده است یعنی اندکی بعد از قتل شاه شیخ ابواسحاق^۲ و تحولات و تغییرات گوناگون و خوریزیها و فتنه و فسادها که حافظ خود شاهد و ناظر بوده و عزیمت امیر مبارز الدین محمد بسمت عراق و هوس تسخیر سریز که متعلق بسالطان اویس ایلیکانی پادشاه جلایری بغداد بوده است:

اگر چه ماده فرح بخش و ماد گل نیزست بباک چنگ مخور می که محاسب نیزست
 صراحی و حریفی گرت بچنگ افتد بمقل بوش که ایام فتنه انگیزست

۱ - صاحب مطلع السعدین در صحن تاریخ فتح شیراز بدست امیر مبارز الدین محمد میگوید
 ۲ امیر مبارز الدین محمد در مملکت فارس رایب استقلال باوح حلال بر امراشت و سادات و علمارا معرر و موافق داشت و در امر معروف و بیی مکر سوعی سعی نمود که کسی را یا را بود که ام ملامی و ملاهی برد و مولانا شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن زمان میفرماید
 اگر چه ماده فرح بخش و ماد گل نیز است

الح و مردم را ملوم شرعیه ترغیب میفرمود
 علم دین هقه است و تفسیر و حدیث
 هر که خواهد غیر از این گردد حیت
 و شاه شجاع و طرفا شیراز امیر مبارز الدین محمد را برمان طرافت محاسب میگفتند شاه شجاع در
 مقاله که جناب سارزوی در باب احتساب میکند رماعی دارد ثبت افتاد
 در مجلس دهر ساز مستی پست است
 به چنگ بقانون و نه دف بردست است
 زندان همه ترك می پرستی کردند
 جز محاسب شهر که بی می هست است

در آستین مرقع بیاله پنهان کن که همچو چشم صراحی زمانه خونریزست
 بآب دیده بشوئیم خرقها از می که موسم ورع و روزگار پرهیزست
 مجوی عیش خوش از دور با ژگون سپهر که صاف این سرخم جله دردی آمیزست
 سپهر برشده پرویزی است خون افشان که ریزه اش سر کسری و تاج پرویزست

عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ

بیا که بویت بغداد و وقت تبریزست

غزل ذیل نیز که بقرینه بیت مقطع که در وصف شاه است و بقرینه رباعی منسوب
 بشاه شجاع که :

« در مجلس دهر سار مستی بست است نه چنگک بقانون و نه دف بردست است
 رندان همه ترك می پرستی کردند جز محتسب شهر که بی می مست است »

و اشاره بمستی محتسب بدون اینکه کسی چنین گمانی در باره او ببرد با احتمال قوی
 از غزلهای دوره مبارزالدین است یعنی مقصود از محتسب^۱ امیر مبارزالدین و مقصود
 از شاه شاه شجاع است :

جان بی حال جانان میل جهان ندارد هر کس که این ندارد حقاً که آن ندارد
 با هیچ کس سنانی زان دلستان ندیدم یا من خبر ندارم یا او شان ندارد
 هر شبنمی درین ره صد بحر آتشین است درها که این معما شرح و سان ندارد
 سر منزل فراغت نتوان ردست دادن ای ساروان فروکش کاین ره کران ندارد
 چنگ خمیده قامت میخواندت بعشرت دشو که بند بران هیچت زبان ندارد

۱- غالب مورخین قریب العصر ما سنسفه آن معترف تصریح کرده اند که امیر مبارزالدین محمد بواسطه
 مبالغه در امر به معروف و نهی از منکر «محتسب» خوانده میشده است مثلاً صاحب روضةالصفا در
 جلد چهارم میگوید « و جناب مبارزی سناط رأمت و عدالت گسترده و در امر معروف و نهی منکر
 و دفع فسق و فجور بمنابۀ جد و اجتهاد میفرمود که اولاد امجاد جناب ساروی و طرفه شیراز آروی
 به محتسب تعبیر میکردند جلالالدین شاه شجاع این رباعی در آن اوان گفته رباعی »

در مجلس دهر سار مستی بست است ... الخ »

ای دل طریق رندی از محاسب بیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد
 احوال گنج قارون کایام داد بر باد در گوش دل فرو خوان تا زر نهان ندارد
 گر خود رقیب شمع است اسرار ازو پوشان کان شوخ سر بریده بند زبان ندارد

کس در جهان ندارد يك بنده همچو حافظ

زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد

غزل‌های ذیل نیز مظن قوی راجع بدوره امیر مبارزالدین است زیرا امضاء این باوضاع و احوال عهد سلطنت امیر مبارزالدین بیشتر منطبق است تا عهد سایر امرائی که خواجه حافظ معاصر آنها و شاهد احوال عصر آنها بوده است از جمله :

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید ناده که تفریر میکنند
 ناموس عشق و روبرق عشاق می برید عیب جوان و سرزنش پیر میکنند
 جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز باطل درین خیال که اکسیر میکنند
 گویند رمز عشق مگوئید و مثنوید مشکل حکامتی است که تفریر میکنند
 ما از برون در شده مغرور صد فریب تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند
 تشویش وقت پیر مغان میدهند باز این سالکان نگر که چه ما پیر میکنند
 صد ملک دل به سم نظر میتوان خرید جوان درین معامله تقصیر میکنند
 قومی بچند و جهد بهادید وصل دوست قومی دگر حواله تقدیر میکنند
 فی الجماعه اعتماد مکن بر ثنات دهر کاین کارخانه ایست که بغیر میکنند

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محاسب

چون يك ننگری همه تروریر میکنند

غزل دیگر :

بود آیا که در میکدها نگشایند گره از کار فرو بسته ما نگشایند
 اگر از بهر دل راهد خود بین بستند دل قوی دار که از بهر خدا نگشایند
 صفای دل رندان صبو حی زدگان سس در بسته بمفتاح دعا بگشایند

تأمه تعزیت دختر رز بنویسید
 کبوسوی چنگ بپیرید مرگ می ناب
 تأمه مغبچگان زلف دو تا بکشایند
 تاحریفان همه خون از مژها بکشایند
 که در خانه ترور و ریا بکشایند

حافظ این خرقه که داری تو بینی فردا
 که چه زُبار ز زیرش بدغا بکشایند

غزل دیگر :

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
 رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت
 مرا روز ازل کاری بجز ردی فرمودند
 خدارا محتسب هارا فریاد دهنی بخش
 قضای آسمان است این و دیگر کون نخواهد شد
 مگر آه سحر خیز آن سوی گردون نخواهد شد
 هر آن قسمت که آبجارت از آن امروز خواهد شد
 که ساز شرع ازین افسانه بی قانون نخواهد شد
 کنار و بوس و آغوشش چگویم چون نخواهد شد
 دلا کی به شود کارت اگر اکتون نخواهد شد

مشوی ای دیده نقش غم ز لوح سینه حافظ

که رخم تیغ دلدارست و رنگ خون نخواهد شد

غزل دیگر :

وقت را غنیمت دان آنقدر که توانی
 کام بخشی گردون عمر در عوص دارد
 باغبان جو من زینجا بگذرم حرمت باد
 زاهد پشیمان را دوق ناده خواهد کشت
 حاصل از حیات ای جان این دم است نادانی
 جهد کن که از دولت داد عشق دستیابی
 مکتسب نمیداند این قدر که صوفی را
 ما دعای شبخیران ای شکر دهان مستیر
 عاقلان مکن کاری کاورد پشیمانی
 جنس خانگی باشد همچو لعل زمانی
 در پناه يك اسم است حاتم سلیمانی
 کاین همه بیاررد شعل عالم فانی
 کر عمش عجب بینم حال دیر کنعانی
 یوسف عزیزم رفتای برادران رحمی

پیش‌واهد از دیدی هم‌مزن که نتوان گفت با طیب نا محرم حال دود پشهایی
 میروی و حزگانت خون خلق میریزد نیز میروی جانا ترسنت فرومائی
 دل ز باوک چشمت گوش داشتیم لیکن ابروی کمانداریت میبرد به پیشانی
 جم کن باحسانی حافظ پریشان را ای شکنج کیسویت بجم پریشانی
 گرتو فارعی از ما ای نگار سنگین دل
 حال خود بخوایم گفت پیش آصف ثانی

غزل‌های دیگری که از حیث مضامین کم یا بیش شبیه بغزل‌های مذکور است در دیوان
 خواجه حافظ فراوان است که در آینده در ضمن بحث از اوصاف اجتماعی و ادبی
 قرن هشتم و دوره شاعری خواجه حافظ در پیرامون آنها صحبت خواهیم کرد.

امیر سارزالدین در سال هفتصد و پنجاه و دو باردگر از گناهان استغفار نموده
 عبادت و طاعت و تلاوت قرآن پرداخت در کرمان مسجد جامعی ساخت^۱ و برای
 تیسرین مولانا عقیبالدین پسر مولانا محمد یعقوب را که از اکابر رت‌ها در بود کرمان
 خواست که در جمعه اول او خطبه بخواند^۲ و نیز در کرمان در نزدیکی قصر خویش
 دارالسیاده‌ئی ساخت و سید صدرالدین اوجی و فرزندانش او را که صحبت سب و زهد
 و تقوی معروف بودند از یزد کرمان دعوت کرد و در جنب دارالسیاده منزل داد

۱ - مستر پوپ دو کتابی که جامع مصایح ایران تألیف نموده وصف جامعی از این مسجد
 کرده که خلاصه آن وصف این است

مسجد جامع کرمان از بناهایی است که ممکن است مابیه مفاخره ملت ایران باشد و برای یکی
 از قدیمیترین اسپه‌ئی است که از سلاطین حاکم ایران (بعد از آل بویه) باقی مانده است. سلاطین
 این مسجد از همه رسائی مهم مورد توجه است. تاریخ سای آن شوال هفتصد و پنجاه هجری است
 که مطابق است با دسامبر هزار و سیصد و چهل و نه میلادی. مستر پوپ این شرح را از ادینگ شرودر
 (Eric Schroder) اقتباس کرده است و پیری بویس که نمای دیگری از آل مظفر در کرمان
 هست و آن مسجد را بنا کرده است که در سال هفتصد و نود و سه هجری سلطان عمادالدین احمد برادرشاه
 شجاع ساخته است

A survey of Persian art by Arthur Upham Pope (جلد دوم ص ۹۹-۱۰۰)

۲ - جامع التواریخ حسنی -

و از امارتک میبید خود که مال حلالی می پنداشت بر این دو محل وقف کرد و برای علما و فضلاء سادات و مقدسین وظیفه و مستمری برقرار کرد.

مولانا معین الدین معلم بزدی را که معلم شاه شجاع بود و تاریخی بنام «مواهب الهی» برای این سلسله نگاشته است موظف نمود که در دارالسیاه کرمان تدریس نماید در یزدهم مسجدی عالی برای معین الدین مذکور ساخته بودند بنام مسجد مولانا معین الدین معلم و در جنب آن امیر مبارزالدین گنبدی برای مدفن خود ساخته بود که بعدها در همانجا مدفون شد.

در شیراز نیز دارالسیاده‌ئی دائر نمود و نیز بتعبر محمود گیتی کتب معرفتیه الاتفاع را امر فرمود تا بشوند^۱.

امیر مبارزالدین فوق العاده بدمنش و تند خو و بد زبان و فحاش و بقول حافظ ابرو «دشامپائی میگفت که استرمانان من از گفتن آن خجالت کشند».

امیر مبارزالدین بسیار قسی القلب و خوریز بود. محمود گیتی تلخیص کننده تاریخ مواهب الهی که اضافه بر تلخیص آن کتاب اطلاعات شخصی خود را نیز آن افزوده و ضمیمه تاریخ گزیده حمد الله مستوفی قرار داده در حال امیر مبارزالدین می نویسد: «امیر مرحوم مبارزالدین محمد شهریاری سائس و دین دار و شجاع و با مدار بود و در تقویت دین و تعظیم شرع سید المرسلین و تربیت علما و رعایت رعایا فکری متین و رئیسی درین داشت و در امور جهانگیری بغایت مجتهد بود و اما طمعتش بر اراقت خون و قساوت قاب و عذر محمول بود بحس طالع و تدبیرات موافق عروس ممالک را در کنار مراد گروت بواسطه سیاست ریادت از حد مردم از او هنر بودند ستوده کسی کو میانه گزید».

این شهاب شاعر و منجم و مورخ بزدی مؤلف جامع التواریخ حسنی میگوید: «امیر جهانگیر (یعنی محمد مظفر) بغایت مجتهد بود و در چستی و جالاکتی و کارها

چنان بود که بعد از فتح شیراز روزی با کویک سلطنت در میان بازار شیراز میگذشت معلی تنگ بود و هیزمی چند در راه انداخته بودند عساکر بیک نار در راه بایستادند تاراه بکشایند امیر مبارزالدین پرسید که بچه مانده‌اید و در غضب رفت و پیاده شد و آن تنگهای هیزم برمی گرفت و بر دکا کین می بهاد تا راه گشاده شد و گفت که بدین مردی بان سیاهی گری میخورید اگر لشکری بودی شما یکی بر جای خود قرار نمیگرفتید اما طبیعتش بر اراقه خون

مولانا لطف‌الله پسر مولانا صدرالدین عراقی که در سفر و حصر ملازم امیر مبارزالدین بود گفته که بسیار دندام که امیر مبارزالدین مشغول تلاوت قرآن بود در آن سن مقصری را نزد او میآوردند قرآن را گذاشته بدست خود مقصر را کشته و دوباره بتلاوت قرآن مشغول میشد .

صاحب روضة الصفا از قول شاه شجاع نقل میکند که از پدرم پرسیدم که شما هزار نفر را بدست خود کشته‌اید جواب داد بهشتصد نفر رسیده است .

صاحب جامع التواریخ حسنی مینویسد : * و بسیار بودی که در اثناء قرائت قرآن و نظر در مصحف مجید جمعی را از او غایبان حاصر کردیدی بدست خود ایشانرا نکشتی و دست شستی و پاس مصحف تلاوت مشغول شدی شاه شجاع از پدر سؤال کرد که هر ارکس در دست شما کشته شده باشد گفت که هفتصد هفتصد آدمی باشد القصة شمشیر بی محابا کشیده و خلائق را از میان بر میداشت *

امیر مبارزالدین محمد پنج پسر داشت و سه دختر

شاه مظفر و بیک خواهر که از مادری غیر از مادر شاه شجاع بودند شاه مظفر بزرگترس پسر او بطوریکه گفته شد در موقع محاصره شیراز در سنه هفتصد و نجاه و چهار وفات یافت و چهار پسر و در دختر باقی گذاشت پسران او عبارتند از شاه یحیی و شاه منصور و شاه حسین و شاه علی و از این میان شاه یحیی که فرزند ارشد شاه مظفر بود نزد جد خود امیر مبارزالدین بسیار عزیز بود و همیشه او را با خود همراه

داشت و بطوریکه گفتیم در آخرین جنگ خود یعنی در محاربه با اخی جوقی او را بر پسران خود ترجیح میداد و همین مسئله یکی از علل قیام شاه شجاع و شاه محمود بر پدر و کور کردن او است و همین نفرت سبب شد که شاه شجاع پس از رسیدن به سلطنت چندی شاه صبی را در قلعه فهندز شیراز محبوس ساخت .

و اما خواهری که از مادر شاه مظفر بوده بتصریح صاحب جامع التواریخ حسنی عسماة به خانزا سلطان بوده که: « میگوید » عمر یافت و با زیارت حرمین استعاده یافت خاتونی صالحه معتبده خیره بود .»

امیر مبارزالدین از خان قتلغ محمد و شاه دختر قطب الدین شاه جهان در سلسله قراختائیان کرمان سه پسر داشت و یک دختر یعنی شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد که شرح حال هر یک در ضمن حوادث بعد ذکر خواهد شد اما دختری که از این زن داشته بطوریکه از جغرافیای تاریخی حافظ آبرو بر میآید بمقدار دواج جمال الدین شاه سلطان در آمده است زیرا حافظ آبرو در ضمن حوادث عصیان دولت شاه بکاول در کرمان میگوید: « چون دولت شاه را از هرجا اسباب حکومت مُعد و مرتب شد داعیه سلطنت او را بر آن داشت که از سلاطین قراختای کریمه در حباله آرد دختر جمال الدین^۱ شاه سلطان که فرزند زاده امیر مبارزالدین بود در سیرجان بود ایلچی مقرر کرد تا تحف و بیشکش بسیار روانه سیرجان گردانید چون بدانجا رسید جمال الدین شاه سلطان ایاجان را بار داد و ایشانرا بکوبرسید چون از فحوای مکتوب مقصود ایشان معلوم گردانید جمال تکلم بناد و زبان بدشنام و صیحت گشاد و بدانچه ممکن بود دولت شاهرا نوسخ و سررش کرد و هر چه از ترکان عرض کردند در محل قبول استناد و ایلیانرا جر سراجت فائده و تندی سود و بیشتر این دختر نامرد مظفر الدین شلی بود و چون دولت شاه را این داعیه در باطن منعت شد دیگر باره این صورت بر رأی محمد و شاه عرض کرد چون ایشانرا اختر دولت درونال بود در مقام تسلیم آمدند و سر بدان بیوند

۱ - لقب شاه سلطان خواهر زاده امیر مبارزالدین جلال الدین است .

در آوردند قضاة کرمان از وخامت عاقبت آن اندیشیده هیچ يك بدین جارت اقدام
نمینمودند سید غیاث الدین قاضی بم در کرمان بود بدین جرأت قیام نمود در آن ولا
آن دختر را با امیر دولتشاه عقد مناکحت بستند .

پسر دیگر امیر مبارز الدین محمد مظفر الدین نایزید^۱ است که مادر او خانزاده
بدیع الجمال بود .

در دیوان شعرای آن عهد که غالباً از شعرای درجه دوم و سوم محسوبند مدائحی
در باره امیر مبارز الدین محمد دیده میشود از جمله خواجوی کرمانی در موارد متعدد
او را مدح گفته که در ضمن تاریخی که از دوره زندگی امیر مبارز الدین محمد بحث
شد گاهی بمناسبت بعضی اشعار او در صفحات گذشته نقل شد و در دیوان او از این
قبیل اشعار در مدح او بسیار دیده میشود مثلاً در دیوان خواجو موسوم بصنایع الکمال
قصیده ئی است که بطور نمونه بعضی از اشعار آنرا در این جا ثبت میکنیم :

چون بدید آمد ز زبر هفت چتر مستدیر طلعت سلطان زرین تاج زنگارین سریر
از فراز سبز ختک جرح بر خاک اوقناد وز تواضع بوسه زد بر نعل یکران امیر
آن زمین حلم ملک رفعت که هست از مهر و کین در سخا اقلیم بخش و در وعا اقلیم گیر
بوالمظنر مطلع صبح طفر (بقیه بیت ناخوانا است)
در قصیده دیگری مطلع :

چو عنقای خورشید را بر بلرزد سر زال زرینه افسر بلرزد
میگوید .

چرا این دل خسته هر دم زجورت در ایام شاه مظفر بلرزد
محمد جهانگیر محمود رببت که از هیبتش ملک سحر بلرزد

در قصیده ئی دیگر در ضمن تهنیت عید او را مدح میکند این قصیده که دارای
سی و هفت بیت است با این مطلع شروع میشود

چو رخ نمود برایوان این حدیقه منا ز ریر پرده کحلی عروس کله خضرا

۱ - لقب نایزید ، تصریح صبح خوانی « مظفر الدین » است .

و قصیده باین دو بیت خاتمه می یابد

همیشه تا متوالی بود لیالی و ایام
 همیشه تا متناسب بود جوارح و اعضا
 مقیم روز و شب عید یاد و عید همایون
 مدام سال و مهت عیش باد و عیش مهنا
 قصیده‌ئی دیگر مرکب از بیست و هفت بیت که شعر مطلع آن ذیلاً ثبت میشود:
 ترکی که بر قمر ز شبش طوق عنبر است
 در حسن برگزیده نه چرخ چنبر است
 و از جمله در مدیحه گوید:

قطب ملوک کھف بشر کز علو قدر
 صدش صلیب کنگره قصر مشر است
 خسرو محمد بن مظفر خدیو عهد
 میری که صفت معدلتش صیت قیصر است

دیگر از شعرای قرن هشتم که مدائج بسیاری درباره امیر مبارز الدین محمد گفته «میر کرمانی» است که در شعر «میر» تخلص میکرده و يك نسخه از دیوان او که تاریخ کتابت آن در قرن هشتم است متعلق بقاصد محترم آقای مرتضی نجم آبادی است قسمت اول این دیوان مثنوی است بنام «جمع اللطائف» که نا این بیت شروع میشود.

ای مسلم ترا خداوندی
 که میرا ز مثل و ماشدی

و در پایان مقدمه کتاب میگوید:

دل چو برگفتنش گرفت آرام
 هفتصد رفته بودوسی و دو سال
 منم امروز میر ملک سخن
 کرده‌ش جمع اللطائف نام
 که سعود این عروس بکر جمال
 بسخن برده آب در عدن.

قسمت دوم مثنوی است بنام «درج اللئالی»

قسمت سوم عبارت است از قصایدی در مدح امرا و وزرای معاصر و قسمت چهارم عزایات در قسمت سوم قصائد بسیاری در مدح امیر مبارز الدین محمد هست از جمله قصیده‌ئی مرکب از سی و يك بیت که چهار بیت آن چنین است

فلک به تندگی خسرو فریدون فر
 امیر زاده لشکر شکن مبارز دین
 باختیار و ارادت چو سته است کمر
 یناه تاج و ران شهریار دین پرور

جهانگشای قضا قدرت ستاره چشم
 همای سایه سیمرخ صید شیر شکار
 در قصیده دیگری که دارای بیست و هفت بیت است میگوید :

باز آمد آنکه سکه دولت بنام اوست
 آن خسرو مظفر لشکر شکن که شیر
 آن میر و میر زاده که در عرصه جهان
 صاحب قران مبارز دین کز علو قدر
 و نیز در قصیده بیست و هشت بیتی میگوید :

رهی شکسته فروغ رخ تو رونق ماه
 مکن که داد دلم با که از تو ستاند
 امیر زاده لشکر شکن مبارز دین
 سپهبدی که کند صد سوار را عاجز
 مانند مرتبه میری که حسران جهان
 و هم در قصیده چهل و یک بیتی میگوید :

شکسته رونق خورشید و بوی مافه چین
 زهی بچهره گل رنگ و سنبل مشکین
 که گشت وصف تو نامدح شهریار قرین
 رسید کار تو در دلبری بدان مایه
 که صیت جاه و جلالش گرفت روی زمین
 امیر زاده لشکر شکن مبارز دین
 که شد ز خنجر او سرور از رایت دین
 محمد بن مظفر شاه اهل جهان
 بر آرد از جگر کوه الهای حزین
 مبارزی که شمشیر تیز روز مضاف
 علائک از سر اخلاص میکنند آمین
 دعای جان تو هر گه که میر میگوید
 در قصیده سی بیتی دیگری میگوید

دل عاشق و بیقرار باشد
 از دوات شهریار باشد
 کو رستم روزگار باشد
 تازلف تو مشکبار باشد
 گر جان برم از کنند عشقت
 محذوم جهان مبارز دین

شاه شجاع

بعد از کور کردن امیر مبارزالدین محمد و حبس او در قلعه سفید پسر ارشدش جلال‌الدین ابوالقوارس^۱ شاه شجاع که مادرش خان قتلغ مغدومشاه دختر قطب‌الدین شاه جهان از سلسله قراختائیان کرمان بود در سال هفتصد و شصت یا بگفته صاحب جامع التواریخ حسنی در شوال هفتصد و پنجاه و نه سلطنت رسید.

شاه شجاع حکومت عراق عجم که حاکم شین آن در آن دوره اصفهان بوده و ابر قوه را برادر خود شاه محمود و حکومت کرمان را برادر دیگر سلطان احمد واگذار نمود.

در ضمن صحبت از امیر مبارزالدین محمد شرح تولد و نشو و نما و دوره کودکی و جوانی شاه شجاع مذکور شد.

در سال هفتصد و پنجاه امیر مبارزالدین محمد خواجه قوام‌الدین محمد بن علی صاحب‌عیار را که از رجال بزرگ و صاحب‌کفایت آن عهد بود بوزارت و ملازمت و تربیت مخصوص سر خود شاه شجاع که در این وقت جوان همده ساله‌ئی بود معین نمود و او در سال هفتصد و پنجاه و دو بعنوان نایب شاه شجاع و در سال هفتصد و پنجاه و پنج بعنوان نائب السلطنه معرفی شد.

یکسال بعد یعنی در سال هفتصد و پنجاه و شش سمت قائم مقامی شاه شجاع فرمای کرمان شد و در واقع پیشکار شاه شجاع محسوب میشد.

نکته‌ئی را که باید تذکر داد این است که باید این خواجه قوام‌الدین محمد صاحب‌عیار را بطوریکه گاهی این اشتباه برای بعضی پیش آمده تا حاجی قوام‌الدین حسن وزیر معروف ساء شیخ ابواسحق که در سال هفتصد و پنجاه و چهار یعنی

۱ - ابوالقوارس لقب حدزرگ مادری شاه شجاع است حافظه امروز در حد اول جمع‌آوری تاریخی می‌ویسد: « ذکر سلطان رکن‌الدین السطهر قلع سلطان خواجه حوق و نصره‌الدین ابوالقوارس قتلغ سلطان برای حاجب »

در همان اوان محاصره شیراز از طرف امیر مبارزالدین محمد وفات یافته است اشتباه نمود.
 شاه شجاع چون سلطنت رسید خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار را همانطور
 که در دوره ولیعهدی او وزیرش بود بوزارت انتخاب کرد.
 بطوریکه قبلاً ذکر شد و عین قصیده‌ی می را که خواجه حافظ درباره او سروده
 مندرج ساختیم در حدود سال هفتصد و شصت خواجه حافظ آن قصیده را که با این
 مطلع شروع میشود.

« ز دلیری توان لاف زد باسانی هزار نکته در این کار هست نادانی »

در مدح او فرموده است و این حدس متکی بقرائن بسیاری است که در خود قصیده
 ملاحظه میشود زیرا در این قصیده از اینکه سخت گریها و تهمت تکفیر دوره مبارزی
 از میان رفته شکر میکنند و بدنام اهل طاهر و وصف زاهدان رباکار میپردازد و میگوید
 شرع یردانی بر اساس کرامت و لطف است ولی طاهر برستان غافل دغل کاری میکنند
 و در پایان قصیده خود را بوزیر معرفی میکند و میگوید شنیده‌ام گاهی صحبتی از من
 در محضر تو میرود ولی هیچگاه مرا بمجلس انس و صحبت خاص خود نمیخوانی .

اندکی بعد از کور کردن امیر مبارزالدین و تقسیم عراق عجم و کرمان و فارس
 در بین برادران بنحویکه گفته شد قبایل اوغابی و جرمانی سر بمصیان و گردنکشی
 برداشته خاطر شاه شجاع را مشغول داشتند لذا در عره محرم هفتصد و شصت بکرب
 کرمان و جبرفت حرکت نموده چند ماه با آن قبایل در جنگ و جدال بود بالاخره
 اوغابیان و جرمانیان شکست خورده خواجه شمس‌الدین محمد را هدرا که از عمارت
 عصر خود بود شفاعت نزد شاه شجاع فرستاده امان طلبیدند شاه شجاع از آنها درگذشت
 و رؤسای آنها را بوازش نموده شرار برگشت .

چون مکرر در ضمن نقل حوادث ذکر اوغابیان و جرمانیان و جنگهای امیر
 مبارزالدین محمد و سران او با آنها پیش آمده برای مزید توضیح مختصری از حال
 آنها نگاشته میشود .

سلطان جلال‌الدین سیورغتمش پادشاه قراختائی کرمان که جد^۱ اعلای مادری شاه شجاع محسوب است و از سال ششصد و هشتاد و یک تا ششصد و نود و دو با اطاعت و باجگری نسبت بسلاطین مغول در کرمان سلطنت نموده است از ایلخانان مغول خواست که لشکری برای حفظ ناحیه کرمان بآن حدود بفرستند آنها هم جماعتی را از دو طائفه از طوائف تاتار موسوم باوغانی و جرمانی برگزیده بکرمان فرستادند این طوائف بمروور زیاد شده و چون از ادای مالیات معاف بودند بتدریج صاحب ثروت و قوی شدند.

سلطان قطب‌الدین شاه جهان بسورغتمش از این طوائف زن گرفت و از این مواصلت مادر شاه شجاع یعنی خان^۱ قتلع مخدوم شاه پیدا شد^۲.

بعد از وفات ابوسعید و پیریشانی احوال عمومی هم این طوائف آسیبی ندیده و محفوظ ماندند و چون امیر مبارز‌الدین محمد در سال هفتصد و چهل و یک کرمانرا تحت فرمان خود در آورد برای اینکه کمک و مددکاری داشته باشد این قبایل را رعایت و توفیر بسیار کرد چند سال بعد شاه شجاع با آنها وصلت کرد یعنی خواهر امیر سیورغتمش اوغانی را تزویج نمود و از آن زن که در سال هفتصد و پنجاه و هفت وفات کرد شاه شجاع سه سر و یک دختر داشت یعنی سلطان قطب‌الدین او بی و سلطان مظفر‌الدین شلی و سلطان معزالدین جهانگیر و سلطان پادشاه که زن شاه بجیبی شد.

چند روز بعد از فوت این زن که در هفتصد و پنجاه و هفت واقع شد شاه شجاع خانزاده کاشی را که دو سال پیش در شیراز عقد کرده بود در روز چهارشنبه دوازدهم

۱ - « خان » و « بك » و « سلطان » در ترکی اسم از زن و مرد بوده است بعد ها، شکل ثابت و تدکیر یافته « خان » مخصوص مرد و « خانم » زن گفته شده است و بر « بیگم » مرد و « بیگم » زن تخصیص یافته است « سلطان » هم طاهرا مرد تراك ختای « سلطانم » شده است

۲ - رجوع شود بدیل تاریخ گریده ص ۶۶۲ .

شعبان همان سال زفاف کرد و آن زن^۱ مادر سلطان زین العابدین است و ظاهراً دختری که بعدها بعقد شاه منصور درآمد نیز از این زن است.

این طوایف با همه این وصلت‌ها و رعایت‌ها ساکت نمی‌نشستند و هر چند یکه‌باز سر طغیان بر می‌داشتند که در طی این تاریخ گفته شده است از جمله در اول جلوس شاه شجاع هم سر بنا فرمائی برداشتند ولی شرحی که ذکر شد خاتمه یافت.

شاه شجاع بعد از خاموش کردن فتنه کرمان شیراز برگشت و طولی نکشید که کشمکش بین او و برادرش شاه قطب‌الدین محمود حاکم اصفهان شروع شد و این کشمکش به تفصیلی که خواهیم گفت تا سال هفتصد و هفتاد و شش که شاه محمود وفات یافت ادامه داشت و در این مدت شاه یحیی برادر زاده شاه شجاع و بعضی دیگر از افراد خاندان آل مظفر هم غالباً بر له یا علیه شاه شجاع داخل در زدر خورد می‌شده‌اند.

در سال هفتصد و شصت بهانه شاه محمود برای برافراشتن علم مخالفت این بود که برخلاف تقسیم‌ی که بین دو برادر واقع شده یعنی اصفهان و ابرقوه سهم مملکت داری محمود منظور گشته مالیات ابرقوه را که حق خود میدانست عمال شاه شجاع ضبط کرده‌اند. شاه محمود در مقابل ضبط مال ابرقوه خود را نیز انداخته نام شاه شجاع را از حلقه بر انداخت و مستقلاً بر سر بر سلطنت اصفهان نشست.

۱ - صب این زن سیده که مادر سلطان زین العابدین است بطوریکه در کتاب «عبد العظیم فی اسباب آل امی طالب» تألیف جمال‌الدین سینه که سال هشتصد و بیست و هفت فوت کرده است وارد شده بقرار دلیل است.

«..... و اما لطیف بن رکن‌الدین محمد فکان له اثنان خرجت احداهما الی السلطان المسجد حلال‌الدین امی القوارس شاه شجاع بن محمد بن المطهر رحمه الله فوئد له اسه السلطان زین العابدین و کان لها من غیره قله اولاد»

و اما صب لطیف پدر زن شاه شجاع بنقل از همین کتاب چنین است
«لطیف بن رکن‌الدین محمد بن تاج‌الدین ابو میره بن کمال‌الدین امی العجل احمد بن محمد بن ضیاء‌الدین ابو الرضا و صل الله الی اقر اونی بن علی بن عیدالله بن محمد بن عیدالله بن محمد بن عیدالله بن الحسن بن علی بن محمد السلیق الحسن بن جعفر بن الحسن بن علی بن امی طالب»

عمدة الطالب طبع بیسوی سن ۱۶۲-۱۶۴

شاه شجاع نمیخواست که در اول سلطنت خود با برادر بچنگد بنا بر این مکرر با وسائط و وسائل او را صحبت کرد بالاخره شاه شجاع مولانا معین الدین معلم یزدی را که از علمای حدیث و از فضیله معروف عهد امیر مبارزالدین محمد و پسرش شاه شجاع است و تاریخی از سلسله آل مظفر بنام « مواهب الیهی ^۱ » نگاشته و تا سال هفتصد و شصت و شش یعنی یکسال بعد از فوت امیر مبارزالدین محمد حوادث و وقایع را ضبط نموده و خود ظاهراً در سال هفتصد و هشتاد و نه یعنی سه سال بعد از وفات شاه شجاع مرده است مأمور بر رسالت نزد شاه محمود کرد ^۲ خلاصه عهد و پیمانی بین دو برادر بر قرار شد ولی طول نکشید که شاه محمود آرام ننشسته بطرف یزد تاخت و یزد را بعوض ابرقوه در تحت تصرف آورده خواجه بهاء الدین قورچی را از طرف خود به نیابت نشانده باصفهان برگشت در این اثنا شاه یحیی که در قلعه فهندز محبوس بود جمعی را با خود متحد نموده کوتوال قلعه را فریفته او را دستگیر نمود و خود در قلعه مستحصن شد شاه شجاع لشکری بمحاصره قلعه گماشت و خواجه قوام الدین صاحب عیار دیوار و خندقی گرد قلعه ساخته مدتی هر روز بچنگک مشغول میشدند شاه یحیی چون سخت بمحاصره افتاد و مال کار خود را روشن نمیدید در آشتی کوییده جماعتی را بوساطت برانگیزانید شاه شجاع قبول کرد که شاه یحیی از قلعه بیرون بیاید و بحکومت یزد برود.

شاه نصره الدین یحیی از تحصن در آمده بحضور عم خود شاه شجاع رسید و مورد عنایت قرار گرفته با گرفتن خلعت و کمر و طبل و عام سر کردگی لشکری رو بیزد بهاد در اطراف یزد با خواجه بهاء الدین قورچی بچنگک پرداخت بعد از چند روز

۱ - این تاریخ اکنون نامتمام حاصل محترم آقای سعید میسی در تحت طبع است

۲ - فصیح خوانی تاریخ این رسالت را در حوادث هفتصد و شصت و سه و شصت و هفتصد و شصت و سه فرستادن شاه شجاع مولانا معین الدین یزدی صاحب تاریخ آل مظفر را برساند پیش شاه محمود برادر خود میی برو داد و اتحاد و اتفاق و او نیز در مقام دوستی در آمد و کدورتی که در میان بود رفع شد <

محاصره شهر جماعتی از چاخویان یزد شاه یحیی را با صد نفر مرد کارزار از راه کاربز بدرون شهر بردند .

خواجه بهاءالدین قورجی نماینده شاه محمود در یزد فرار نموده باصفهان رقت و شاه یحیی در یزد متمکن شد ولی قدر محبت و توجه شاه شجاع را ندانسته عهدشکنی کرد و پیوسته در پی تهیه وسائل فساد و قیام بر صد شاه شجاع بود .

شاه شجاع که طبع شعر داشت و در این تاریخ مکرر بمناسبت اشعاری از او نقل خواهد شد چون بر عهد شکنی برادر زاده حیلہ کار خود شاه یحیی واقف شد ابیات ذیل را برد او فرستاد :

مرا که چرخ مطیع است و دهر سازنده چه غم ز بازی تا بخردان بازنده
 بهیچ ورطه مرا بای در گلی برود نگاه دارم از حادثات دارنده
 هزار جمع که بر هم زشد تا کی یست از آنکه لطف خداوند هست پاینده

خلاصه چون شاه یحیی ترك خیره سری نمیکرد شاه شجاع عزیمت برد نموده خود در ابر قوه ماند و خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار را با لشکری ابوه بمحاصره یزد فرستاد .

خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار برد را سختی در محاصره گرفت کار بر اهل شهر تنگ شد و نزدیک شد که خواجه قوام الدین محمد شهر را مسخر کند شاه یحیی از در نزع در آمده مکتوب و فرستادهئی با قوه نزد عموی خود شاه شجاع فرستاد و طلب عفو نمود .

در روزهایی که خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار شهر برد را در محاصره داشت در اندرون شهر آواره در انداختند که خواجه عبدالرحمن کونبایی که از ملازمان نزدیک وزیر بود مواسعه بهاد که در شب وزیر را هلاک کنند و شهر آید این خبر به بیرون شهر رسید خواجه صدرالدین اناری این سخن را به خواجه قوام الدین

رساید و بقصد او همان زمان بی آنکه این قضیه را تفحص کند خواجه عبدالرحمن
را قتل کردند و محاصره را بعد پیش گرفتند^۱

چون مکتوب تضرع آمیز شاه یحیی در ابر قوه بشاه شجاع رسید از او در گذشته
و در جواب مکتوب ذیل را بخط خود نوشت :

۱ حقیقت آنکه در حضرت آفریدگار عزوجل سلطانه و پیش خلایق مقرر
است که آنچه در حیثیات و طبیعت این پند بود با آن فرزند بجای آورد بواسطه سوگندی
که اتفاق افتاده بعون الله تعصیر در مقسم به واقع نشود چرا که لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم
صورتی آسان نیست و هر آفریده‌ئی که با عالم اس مکنون ضمیر اندرون و بیرون راست
ندارد قبیح آن بدو متعلق و منوط گردد و در این کلمات همانا خرازة تصور نتوان کرد
که المحقق ابلج چندین هزار بیخبر علیهم السلام در این معنی متفق اللفظ اند و نیز
امید بحضرت عزت میدارم که آنچه در ضمیر آن فرزند باشد از قوه بفعل رسد و روح
مخدوم برادر و آغام نگذارد که خلاف طریقه مردی و مسلمانی یکسر هوی ظاهر
گردد چه در آنوقت که آن فرزند در قلعه فهندز محسوس بود چند بوقت در خواب
مشاهده^۲ افتاد که اشارتها مفرمود و حلاص آن فرزند بدین وضع که در تصور هیچ
آفریده‌ئی نمی آید از معاونت و تعلق روح آن دین دار یاك اعتقاد بود زینهار که آنچه
صلاح دین و دنیای خود بدان تعلق شناسد فرو نگذارد بهر کیفیت که مشروع

۱ - ذیل تاریخ‌گریده صفحه ۶۸۷ و جامع التواریخ حسی

۲ - تفصیل این خواب که شاه شجاع بآن اشاره کرده معلومست که صاحب روضه الصفا
در جلد چهارم نوشته این است : « که او شاه مظفر برادر خود را در خواب دیده بود که میگفت
عهد و پیمان کن که در استیصال خاندان من سعی ننمایی و شاه شجاع در خواب عهد کرده بود و بنا بر این
هر چند از اولاد شاه مظفر بی ادبها حدروسی یافت شاه شجاع ذیل صفو و اقباص بر آن می‌پوشید و در
رهایت و تربیت ایشان میکوشید »

و معقول تواند بود حقا که این اطناب از روی شفقت پدر فرزندی است که می نماید
و الا التفت خاطر بجهان و مافیها هرگز نبوده و نیست .

که من ز مهر تو و کین توندارم باک	ترا نگفتم ای روزگاری حاصل
من آن نیم که ز ادبار تو شوم غمناک	من آن نیم که باقبال تو شوم خرم
توئی و قطره ئی از آب شور و مثنی خاک	به بر و بحر و تر و خشک از چه مینازی
نازد آستر الا ز اطلس افلاک ^۱	مراسری است که ترک کلاه همت او

حاصل آنکه شاه شجاع فرمان داد که دست از محاصره بزد بدارد و خود بشیراز برگشت .
خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار هم دست از محاصره کشیده بشیراز
مراجعت کرد .

شاه شجاع چند روزی به قصر زرد رفت زیرا برادرش شاه محمود مقدمه مخالفت
چیده بود در آنجا جماعتی حدود وید اندیش به شاه شجاع خبر دادند که خواجه قوام الدین
محمد صاحب عیار در صدد طغیان است و بسبت به او حيله ورری و نفاق میکند

شاه شجاع که از نفوذ بسیار و قدرت فراوان خواجه قوام الدین بیمناک بود
بشیراز برگشته او را دستگیر نموده اموالش را ضبط و خود او را در بینه دی القعه
سال هفتصد و شصت و چهار بعد از عذاب و شکنجه بسیار کشت و بندش را چندین
باره نموده هر باره ئی را بولایتی فرستاد و وزارت را نامر کمال الدین حسین رشیدی داد.
خواجه سلمان ساوجی در این حادثه گفته است^۲

۱ - در حکک تاج الدین احمد وزیر که در کتابخانه شهرداری اصفهان موجود است این
اشعار را تصحیح این عنوان نقل کرده .
< لواحد من الافاضل > و يك بيت اضافه هم در آن حکک در دنباله این اشعار هست و آن بیت
این است .

< اگر ببغشی باشم امیر خاشاکی و گر ببغشی خاشاکه حوم این خاشاک >

۲ - روضة الصفا جلد چهارم .

« کر قسم آنکه ز دیوان دولت از لت
 بسپط روی زمین در تصرف آمده گیر
 که جمع مظلومه و خرج عمر بیحاصل
 بحضرت ملک باقی آن محاسبه را
 نوشته اند بشوقی لم یزل منشور
 پس از تصرف آن ساز عقل را دستور
 چو هست در ورق روزنامه ات مسطور
 چگونه عرض دهی در حسابگاه نشور »

خواجه حافظ در باره خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار هدائیحی از غزل و قصیده
 و تاریخ وفات و قطعه‌ئی در مرثیه سروده و بنا بر آنچه از مضامین این گفته‌ها
 بر میآید مخصوصاً اینکه بعد از مرگ او هم او را بخیر یاد کرده واضح میشود که از
 دوستان و هواخواهان این وزیر بوده است .

قصیده « ز دلبری نتوان لاف زد ناسانی هزار نکته در این کار هست تادانی »
 که قبلاً ذکر شد ظاهراً اولین شعری است که در باره او فرموده است .

دیگر غزل شیوائی است که خواجه حافظ با شیوه مخصوص بخود که مدوح را
 قائم مقام معشوق قرار داده با زبان غزل او را می ستاید در باره او میفرماید :

بحسن و خلق و وفا کس سار ما نرسد
 اگرچه حسن فروشان بجلوه آمده‌اند
 کسی بحسن و ملاحظت بیار ما نرسد
 بحق صحبت دیرین که هیچ محرم راز
 هزار نقش بر آید ز کلک صنع و یکی
 هزار نقد بازار کاینات آرد
 بدلیپذیری نقش نگار ما نرسد
 یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد
 که گردسان بهوای دیار ما نرسد
 دروغ قافله عمر کانچنان رفتند
 که بد مخاطر امبدوار ما نرسد
 دلا ز رنج حسودان مریج و واقع باش
 عیار خاطری از رهگذار ما نرسد
 چنان بزی که اگر خاک ره شوی کسی را

سوخت حافظ و ترسم که شرح قصه او

بسمع پادشه کامگار ما نرسد

البته این غزل در سالهای بین هفتصد و شصت و ذی قعدة هفتصد و شصت و چهار یعنی در فاصله بین وزارت او در هفتصد و شصت و قتل او در نیمه ذی قعدة سروده شده است و واضح است که مقصود از: « پادشه کامکار » شاه شجاع پادشاه وقت است.

غزل دیگری که با احتمال قوی در باره این وزیر سروده شده غزل ذیل است که انصافاً یکی از لطیف ترین و دلکش ترین غزلیهای زبان فارسی محسوب است:

«آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرين داد	صبر و آرام تواند بمن مسکين داد
و آنکه گیسوی ترا رسم تطاول آموخت	هم تواند کرشم داد من غمگين داد
من همان روز ز فرهاد طمع ببردم	که عنان دل شیدا بلب شرمين داد
کنج زرگر بود کنج قناعت باقی است	آنکه آن داد شاهان بگدايان اين داد
خوش عروسی است جهان از رسم صورت لیکن	هر که پیوست بدو عمر خودش کاوين داد
بعد از این دست من و دامن سر و لب جوی	خاصه اکنون که صبا مرده فروردین داد

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد

از فراق رخت ای خواجه قوام الدین داد

قطعه‌ئی که خواجه حافظ در تاریخ وفات او فرموده و « امید جود » (با ذال معجمه در امید)

را که مساوی با هفتصد و شصت و چهار میشود تاریخ وفات او قرار داده است این است:

اعظم قوام دولت و دیں آنکه بر درش	از مهر خا کبوس نمودی فلک سجود
با آن وجود و آن عظمت زیر خاک رفت	در نصف ماه ذی قعد ار عرصه وجود
تا کس آمد جود ندارد دگر ز کس	آمد حروف سال وفاتش آمد جود

۱ - در خود این غزل بیت پنجم

د خوش عروسی است جهان از رسم صورت لیکن هر که پیوست بدو عمر خودش کاوین داد

که مرگ معجم قوام الدین محمد صاحب عیار را بباد مباد آورد و بیت مقطع که تصریح « خواجه قوام الدین » شده است

اگر چه در این غزل قریبه صریحی مراینگه مراد از این خواجه قوام الدین خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار باشد، خواجه قوام الدین حس (حاجی قوام) نیست ولی چون صاحب عیار بطوریکه در متن مذکور شد کشته شد (در صورتیکه حاجی قوام، محل طبیبی در گذشته) و بیت پنجم غزل مؤید آن است پس با احتمال سیار قوی این غزل را میتوان راجع باو دانست.